



روانشناسی شخصیت  
از دیدگاه قرآن

سید حیدر علوی نژاد

ناگزیر، برای رعایت اختصار، برخی از عناوین مهم را، مورد پژوهش قرار می‌دهیم. نخست تعریف‌های روان‌شناسان را بررسی می‌کنیم، تا معلوم شود که نظر قرآن چیست.

### تعریف شخصیت در روان‌شناسی

نظریه‌ها درباره شخصیت و کیفیت شکل‌گیری آن، در مکاتب متفاوت، مانند روان‌کاوی فروید، و رفتارگرایی - روان‌شناسی انسان‌گرا، یک‌سان نیست. به همین علت، تعریف‌های شخصیت بسیار فراوان است. آلپورت (allport.w.g) در این باره به جمع‌آوری پنجاه تعریف متفاوت پرداخته است. با وجود این، این تفاوت‌ها مربوط به اصل موضوع شخصیت نیست، بلکه متوجه مفهومی است که از آن ساخته‌اند و در نتیجه، منعکس‌کننده ناهم‌گرایی‌های دیدگاه‌های نظری مولفان است.<sup>۲۰</sup>

### الف: تعریف مایلی Meili.R

یکی از تعریف‌های بسیار ساده، تعریف مایلی Meili.R است. او می‌گوید:

”شخصیت یکی کلیت روان‌شناختی است که انسان خاصی را مشخص می‌سازد روان‌شناسی در بحث شخصیت، همواره تفاوت‌های فردی را در نظر دارد و هدف آن، تعریف هر چه صحیح‌ترین تفاوت‌ها و تعیین آن‌ها است.“

وی درباره عناصر تشکیل‌دهنده شخصیت نیز معتقد است:

”وقتی مفهوم شخصیت به معنای وسیع، مورد نظر باشد. طبعاً مفاهیم خوی، مزاج و استعدادها، که مبین جنبه

یکی از مهم‌ترین بحث‌های روان‌شناسی، روان‌شناسی شخصیت است، بررسی رشد و سلامتی روانی انسان نیز بدون پژوهشی اساسی درباره شخصیت، بی‌نتیجه خواهد ماند. به همین سبب در این نوشتار کوتاه به اختصار مطالبی درباره شخصیت از دیدگاه قرآن کریم و به مناسبت دیدگاه روان‌شناسان درباره شخصیت تقدیم خواهد شد.

### شخصیت چیست؟

هنوز روان‌شناسان نتوانسته‌اند به تعریفی که همه بر آن همدستان باشند، دست یابند؛ اما می‌توان گفت: ”شخصیت هدف نهایی تمام بررسی‌های روان‌شناختی است. پس در روان‌شناسی، یافته‌ای نیست که در شناساندن شخصیت، سهمی بر عهده نداشته باشد.“<sup>۲۱</sup>

”در روان‌شناسی جدید، شخصیت نه فصل جداگانه‌ای از فصول روان‌شناسی در الگوی سنتی است که در کنار آن‌ها قرار بگیرد و نه جمع ساده یافته‌های فصول و مباحث یا تالیف و ترکیب ساده آن‌ها بر حسب ذوق و سلیقه شخصی.“<sup>۲۲</sup>

بنابراین، برای دانستن نظریه قرآن، باید بدانیم شخصیت چیست، برای این مهم، می‌توان از نظریات علمی بهره جست. قرآن راهی را باز می‌کند و نشانه‌های آن را نیز نشان می‌دهد؛ اما خود انسان باید حرکت کند و در مسیر قرار بگیرد. راهنمایی فقط به درد کسی می‌خورد که قصد گام نهادن در ”راه“ را داشته باشد و گرنه نمایاننده راه برای کسی که ایستاده یا نشسته است و قصد حرکت ندارد، چه سودی دارد؟ نشانه‌ها و علایم راهنمایی موجود در کنار راه نیز فقط به چشم کسانی می‌آید که در راحت حرکت کنند. ما

خاص هستند، دربر می‌گیرد.<sup>۳</sup>

اما تعریف او از مزاج با تعریف فروم - که بعداً ذکر می‌کنیم - متفاوت است.

ب: تعریف اریک فروم

اریک فروم در تعریف شخصیت می‌گوید:

"شخصیت مجموع کیفیت‌های موروثی و اکتسابی است که خصوصیات فرد بوده و او را منحصر به فرد می‌کند."<sup>۵</sup>

او در توضیح فوق می‌گوید:

"فرق بین کیفیت‌های موروثی و اکتسابی، معادل فرق بین مزاج، استعدادها و کلیه کیفیت‌های ذاتی از یک طرف و منش (haracter) از طرف دیگر است."<sup>۶</sup>

سپس وی برای رفع ابهام، تفاوت "مزاج" و "منش" را بسیار مفصل بحث می‌کند، خلاصه سخن او این است:

"مزاج" به چگونگی واکنش دلالت دارد و ذاتی و تغییرناپذیر است؛ اما "منش" نتیجه تجربیات شخصی، به ویژه تجربیات سال‌های اولیه زندگی بوده و تا حدی با درون‌گرایی و تجربیات نوین، تغییر پذیر است؛ مثلاً اگر کسی "تند مزاج" است، کیفیت واکنش او تند و قوی است؛ ولی این که نسبت به چه چیز، واکنش مذکور تند و قوی است، مربوط به منش است. اگر بهره‌ور، دادگر و با محبت است، در عشق، در عصبانی شدن به علت بی‌عدالتی و متاثر شدن از فکرنو، واکنش تند و قوی نشان خواهد داد. و اگر دارای منش ویرانگر و سادیستیک است، در ویران‌گری و خشونت، تند و قوی می‌شود.<sup>۷</sup>

فروم در تکیه بر سال‌های اولیه زندگی، در شکل‌گیری منش شخص، زیر تاثیر نظریه فروید است؛ اما اندک تغییر

پذیری آن در سال‌های بعد را می‌توان جزء نظریات اصلاحی خود فروم در دیدگاه‌های فروید به حساب آورد، اگر چه در مسایل مهم دیگری نیز فروم - با این که خود را جزء طرفداران می‌داند - در دیدگاه‌های فروید تجدید نظر کرده است؛ اما باید توجه داشت که دیگر روان‌شناسان شخصیت، از جمله آلپورت، این تکیه بر سال‌های اولیه زندگی را ندارند و نقش کم‌تری برای دوران کودکی در هنگام بلوغ قائل هستند و این دو مرحله را دارای نیازها و انگیزه‌ها و تجربه‌های متفاوت می‌دانند.

فروم بر این نکته دارد که فقط رفتار منش را می‌توان جزء اخلاق دانست و آن چه مربوط به مزاج است، جنبه اخلاقی ندارد.<sup>۸</sup>

او درباره منش، سخن بالزاک، ادیب و رمان‌نویس معروف را با شگفتی نقل می‌کند که "بررسی منش با نیروهایی سروکار دارد که سبب انگیزش انسانند" و اضافه می‌کند که "راه‌های عملی احساس و تفکر، در حد زیادی وسیله خصوصیت منش شخص تعیین می‌شوند و نتیجه محض پاسخ‌های منطقی به موقعیت‌های واقع‌گرایانه نمی‌باشند. به بیان دیگر، منش انسان سرنوشت او است."<sup>۹</sup>

بنابراین منش فقط اعمال منطقی به تناسب موقعیت‌هایی که خواستار آن اعمال و رفتارها هستند؛ نمی‌باشد، بلکه بیش‌تر از آن است؛ زیرا گاه اعمال و رفتار، پاسخ‌های بسیار سریع و مناسب موقعیت‌هایی است که پیش می‌آید و شخص در اجزای آن، لحظه به لحظه فکر، تامل و تصمیم‌گیری نمی‌کند.

"منش را می‌توان قالبی "نسبتاً دائم" دانست که در آن، انرژی انسان در روند هم‌سانی و اجتماعی شدن کانالیزه می‌شود."<sup>۱۰</sup> نظام منش انسان را می‌توان جانشین دستگاه

روان‌شناسی تفهمی (stehndepsychologie)

(Ver) آلمان بر این عقیده پافشاری می‌کرد که فلسفه

خاصی که هر فرد درباره زندگی دارد، صفت عمده

شخصیت او را تشکیل می‌دهد؛ یعنی همان نظام ارزش

های فردی، همین نکته را پرفسور پول ویس به گونه‌ای

دیگر بیان کرده:

ما اشخاص را می‌شناسیم زیرا به آینده‌ای که آنان در

جست و جویش هستند، واقفیم.

حتی روان‌شناسی صنعتی (Industrial Psychology)

(Indus) در یافته است که مقاصد دوررس موجب یادگیری

سودمند و سرشاری می‌شود و رضایت کارگر از کار خویش

را فراهم می‌کند.

او با تاکید بر عنصر فوق می‌گوید: جامع‌ترین

واحدهای ترکیبی در شخصیت، همان مقاصد و نیت‌های

فرد هستند که جهت آن‌ها به آینده است. این صفات، برای

هر انسانی منحصر به فردند و همیشه آماده‌اند تا اجزای

ساده‌تر را هماهنگ با خود به سوی خویش جذب کنند،

آن‌ها را راهنمایی و یا از پیدایش آن‌ها جلوگیری کنند.

شمار این صفات مهم و منحصر به فرد، زیاد و نامحدود

نیست، بلکه هر فردی در بزرگ سالی تعداد کمی از آن‌ها

را دارد. این امر، منش‌شناسان را تشویق خواهد کرد تا به

جست و جوی روشهایی بپردازند که اختصاصی‌تر و مناسب

تر از روش‌هایی باشند که اکنون به کار می‌روند.

و سرانجام، شخصیت آن چیزی نیست که فرد در اختیار

دارد، بلکه حاصل برجسته‌شدن، شخصیت نامیده می

شود. ۱۳

اگر بخواهیم سخن آلپورت را خلاصه کنیم، برجسته

ترین عنصر در شخصیت افراد را همین مقاصد نیت و

غریزی حیوان دانست. همین که انرژی به طریقی

کانالیزه شد، عمل انجام شده، از نظر منش، به جا تلقی می

شود<sup>۱۱</sup> اگر چه عمل اخلاقی نباشد.

ج: تعریف گوردون ویلارد آلپورت

آلپورت از اولین نظریه پردازان شخصیت است که

عینک تاریک فرویدیسم را از چشم برمی‌دارد و دیدگاه‌های

ساده‌انگارانه رفتارگرایی را کنار می‌گذارد.

بر خلاف اریک فروم، که سال‌های اولیه زندگی و دوره

کودکی را بسیار مهم تلقی می‌کند، آلپورت با دوره بلوغ به

عنوان دوره‌ای نسبتاً مستقل برخورد می‌کند و بیش‌ترین

نقش را هم در تشکیل شخصیت، به مقاصد و نیت‌های

شخص می‌دهد. ۱۲

وی از تعبیر "صفات مشخصه" استفاده می‌کند تا هر

گونه نشانه اختصاصی و یا صفات منقوش در شخصیت را

شامل شود؛ یعنی از رفتارهای سطحی شخصی، و عادات

مصلحتی تا ژرف‌ترین و درونی‌ترین ارزش‌هایی که

جهت شخص را در زندگی مشخص می‌کند.

او معتقد است که داشتن قصد و نیت نشان‌دهنده اولین

روشی است که هر فرد برای راهنمایی خود در آینده در نظر

می‌گیرد. مقاصد و نیت‌های فرد محرك‌ها را به نفع خود

گلچین می‌کنند، نوع انتخاب و گزینش را معلوم می‌کنند.

موارد نهی شده را مشخص می‌سازند و در جریان رشد،

اثرات بسیاری بر جای می‌گذارند. با آن‌که تحقیقات تجربی

جدید ثابت کرده است که "ارزش‌های شخصی" نحوه

ادراکات، نوع قضاوت‌ها و جریان تبدیل و سازگاری ما را

رهبری می‌کند اما هنوز اهمیت آن‌ها کاملاً شناخته نشده

است.

همین آیه مبارکه، مشکل را حل کرده است؛ زیرا شخصیت را همان چیزی می داند که کیفیت رفتار شخص را تعیین می کند و رنگ و بوی خود را به آن می بخشد. از کوزه همان برون تراود که در اوست. پس می توان به دنبال عناصر مهم سازنده ساختار شخصیت، مواردی را بررسی کرد که از نظر قرآن، سبب جهت گیری در رفتار و چگونگی عمل اشخاص می شود. اگر از این سرخ استفاده کنیم، به دست آوردن پاسخ چندان دشوار نیست. این پرسشها مهم است. که در این شخصیت شکل گرفته آیا این شکل پذیری فقط يك بار صورت می گیرد یا "روندی" است که هم می توان ادامه پیدا کند و هم می تواند تغییر مسیر بدهد؟ چه عواملی سبب شکل گیری شخصیت ناسالم در انسان می شود؟ شخصیت بهنجار چگونه شخصیتی است؟ شخصیت ناهنجار چگونه است؟ و آیا قرآن برای این پرسشها پاسخ دارد؟ یافتن پاسخ آنها را بر عهده خرد و یا فطرت انسان گذاشته است؟ اما بحث درباره همه این پرسشها، در خور يك کتاب است، نه يك مقاله کوتاه ۱۵. آیا از نظر قرآن کریم چیزی به نام شخصی در انسان وجود دارد؟

پاسخ این پرسش بی تردید مثبت است. صریح ترین آیه قرآنی درباره وجود شخصیت، آیه ۸۴ سوره اسراء است: *قُلْ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ آهْدَى سَبِيلًا*. افزون بر این، قرآن درباره ماهیت انسان و شیوه رفتار افراد، طوری نظر می دهد که در وجود چیزی به نام شخصیت، جای تردید نمی ماند؛ زیرا قرآن انسان را دارای کشش های درونی فطری و نفسانی می داند، که در ستیز با هم قرار دارند و از سویی افراد را در انتخاب ندای فطرت یا فریاد نفسانیات، در برخورد با مظاهر زندگی، متفاوت و دارای انتخاب ویژه می داند. و این به علت شاکله

ارزش های فرد تشکیل می دهد و اگر درباره شخصی بخواهیم بدانیم که چگونه رفتار خواهد کرد، باید از مقاصد و نیت و هدف های دراز مدت او آگاه باشیم؛ یعنی هر کس طبق شخصیت شکل گرفته خود، که ساختار عمده آنها را عادات و ارزش های درونی تشکیل می دهد، عمل خواهد کرد. از نظر او اگر تلاش و تکاپویی هست، برای رسیدن به همان مقاصد و اهداف و ارزشها است که البته هرگز به طور کامل به آنها نخواهیم رسید. ۱۲

### نظریه قرآن درباره شخصیت

شخصیت هر انسان همان چیزی است که رفتار او را شکل و جهت می بخشد. شاید بتوان این را تعریفی کلی از شخصیت، از دیدگاه قرآن به حساب آوریم. فهمیدن این تعریف با فقط فهمیدن عناصر تشکیل دهنده شخصیت را از نظر قرآن ممکن است. به بیان دیگر، تعریفی که ارائه کردیم، نشان می دهد که کارکرد شخصیت چیست، و نیز نشان می دهد که شخصیت، دارای ساختاری منسجم و کلی است، ساختاری که در رفتار شخص تبلور پیدا می کند. این مطالب، از آیه مبارکه ای که در صدر این قسمت آوریم: *قُلْ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ آهْدَى سَبِيلًا* (اسراء / ۸۴) قابل استفاده است. اما برای شناخت ساختار شخصیت، عناصر مهم و کیفیت شکل گیری آن، باید از دیگر آیات قرآنی مدد بجوئیم.

مشکل این جا است که تعبیر "شاکله" که قابل ترجمه به شخصیت است، به این معنا، همین يك بار در قرآن به کار رفته است. پس چگونه می توان به ساختار و شکل گیری آن از دیدگاه قرآن پی برد؟ به نظر می رسد قرآن در خود

همه این ترجمه ها برای خود دلیلی دارند، اگر چه ترجمه ۶ در نگاه نخست غلط به نظر می رسد، اما با کمی اصلاح آنهم درست می می شود (به مانند خودش عمل می کند، یعنی عمل شخص مانند خودش است).

## تفاسیر:

در تفاسیر نیز برای این واژه معناهای متفاوتی بیان کرده

اند:

- ۱- همه کس کار کند برخوی خود. ۱۶
  - ۲- بر عادت و سجیه خود و مذهب و طریقه خود. ۱۷
  - ۳- خوی و اخلاق. ۱۸
  - ۴- بر نیت خویش. ۱۹
  - ۵- شاکله و سجیه. ۲۰
  - ۶- ای علی طریقه التي تشاکل اخلاقه. (یعنی به روشی که اخلاقش شکل گرفته است) ۲۱
  - ۷- طبیعت و عاده التي یعتادها و یتخلق بها - طبیعت و عادت که بر اساس آن خلق و خویش شکل گرفته. ۲۲
  - ۸- تحت تاثیر شخصیت خویش. ۲۳
  - ۹- بر طبیعت، و خلق و خوی شکل گرفته، و شریعتی که به آن معتقد است، و آن را برای خویش پسندیده است. ۲۴
  - ۱- مکونات الشخصیه (بر اساس شکل دهنده های شخصیت خویش). ۲۵
- از مجموع این ترجمه ها و نظریات تفسیری، چنین به دست می آید که شاکله همان شخصیت شکل گرفته شخص است، که مجموعه ای است شکل گرفته از طبیعت، مزاج شخصی، عادات و نیات و عناصر فرهنگی که در وجود شخص تبلور یافته است، و بنابراین، ترجمه آیه این خواهد شد که:

(ساختار روحی روانی شخص = شخصیت) است که هر کس طبق شاکله خود عمل می کند. اکنون بد نیست ببینیم که مترجمان و مفسران قرآن کریم این آیه را چگونه ترجمه و تفسیر کرده اند.

ترجمه و تفسیرها این آیه را چگونه معنی کرده اند؟

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا (اسراء / ۸۴)

در ترجمه واژه شاکله، که فقط همین یکبار در قرآن کریم به کار رفته است، مفسران و مترجمان چند واژه را آورده اند، پیش از این، در تعریفهای روان شناسان این تعبیرها را دیدید.

## ترجمه ها:

- ۱- طبیعت. (ترجمه های: سید رضا سراج، سید مهدی الهی قمشه ای، محمد خواجوی)
- ۲- طریقه، روش. (کاظم معزی، عبدالمحمد آبتی، ناصر مکارم شیرازی)
- ۳- خلق و خوی. (ناصر مکارم شیرازی)
- ۴- نیت و آهنگ. (فیض الاسلام)
- ۵- سرشت، عادت و روش. (سید جلال الدین مجتبی)
- ۶- به مانندش. (عباس زاده، شعرانی)
- ۷- به فراخور خویش. (بهاء الدین خرمشاهی)
- ۸- برحسب ساختار روانی و بدنی. (فولادوند)
- ۹- برحسب شکل گیری شخصیتش. (جلال الدین فارسی)
- ۱۰- برحسب شخصیت شکل گرفته اش. (ترجمه پیشنهادی)

”هر کس به مقتضای شخصیت شکل یافته خود عمل می کند.“

### تفسیر آیه

با توجه به آنچه نقل کردیم، می توان گفت شخصیت انسان همان چیزی است که رفتار او را سمت و سو می بخشد. رنگ و بوی شخصیت هر کس را می توان در رفتار او دید و استشمام کرد.

”عمل انسان، (که شامل رفتار و گفتار می شود) صورتی است از شخصیت درونی انسان، زیرا عمل نشاتگر عناصر ذاتی است که در افکار، احساسات، روشها و روابط شخص تبلور می یابد. برای این که انسان بر اساس انگیزه های فکری، روانی و عاطفی که زندگیش را جهت می بخشد، عمل می کند. به دلیل تفاوت در همین عوامل سازنده شخصیت انسان، اعمال و رفتار انسانها متفاوت است؛ اگر شخص دارای شخصیت عقلانی و آرام بود، با مشکلات واقعیهناهیانه رو به رو می شود، بدور از عجله و عمل بی برنامه. اما اگر دارای شخصیت منفعل و تاثیر پذیر باشد، با مسایلی به صورت منفی و انفعالی برخورد خواهد کرد، و زود تحت تاثیر عوامل بیرونی و محیطی قرار خواهد گرفت. همین گونه است شخصیت دانشمند و نادان، شجاع و ترسو، باکرامت و سخاوت یا خسیس.“

### رابطه شخصیت و آزادی اراده:

این پرسش پیش می آید که اگر عمل انسان تابعی از ساختار درونی شخصیت او است، که از محرکهای درونی، مانند مزاج، و محرکهای بیرونی متعدد مانند اوضاع و شرایط محیطی (و اجتماعی) اثر می پذیرد، پس جایگاه اختیار و

آزادی اراده انسان در اعمال او کجا است؟ اگر انسان (به طور کامل) تابع ساختار شکل گرفته شخصیت خود باشد، (دیگر اختیار و آزادی اراده در عمل وجود نخواهد داشت).

پاسخ: این عوامل و مسایل اثرگذار داخلی و خارجی که ساختار شخصیت انسان را شکل می دهند، زمینه ها و فضاهای مثبت و منفی را در زندگی انسان به وجود می آورند، اما نمی توانند خودشان را بر او تحمیل کنند، به گونه ای که اراده او را مختل و حرکت او آزادانه را خنثی کند. برای این که افزون این عوامل داخلی، مانند مزاج، و عوامل و شرایط بیرونی، انسان عقل هم دارد، که با آن دقت، محاسبه و قضاوت می کند و اعمال خویش را سمت و سو می دهد. خداوند این نیرو را بر تمامی عوامل اثرگذار دیگر سلطه داده است، و وحی را نیز، که خوب و بد را از هم متمایز می کند، به کمک خرد فرستاده است. تا برنامه های اساسی زندگی را برای او مشخص کند.

بنابراین، دیگر نمی توان گفت: ”اگر هر انسانی به گونه ای که شخصیت او شکل گرفته عمل کند، پس جایگاه وحی و پیامبران الهی کجاست؟“ زیرا مساله به صورت جبر نیست که زمینه ای برای اختیار یا تغییر نگذارد، بلکه به صورت فضا و زمینه ای است که در روان انسان یا عوامل انحراف را آماده می کند، و او را به سوی بزهکاری می راند، و یا فضایی است که از عقل یا وحی مایه گرفته و انسان را به رویکردی دیگر و به سمت دیگر و می دارد، عوامل منفی را تضعیف می کند و به جای آنها، عوامل مثبت را تقویت کرده و انسان را به سوی پایداری و طاعت الهی پیش می برد. این همان چیزی است که خداوند در آیه دیگر آن را بیان فرموده است: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ (رعد / ۱۱)**؛ ”بی تردید خداوند در مردمی تغییر

برخی آن را خدای خویش قرار می دهند: از آیت من اتخذالالهه هواه (فرقان / ۴۳ و نیز جاثیه / ۲۳) در برابر آنان کسانی هستند که دستورهاى الهی را چراغ راه خویش قرار می دهند و از فرمان های و یانگر نفس سرباز می زنند: و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى - فان الجنه هى الماوى (نازعات / ۴۰)

اما عوامل دیگری نیز در شکل گیری شخصیت انسان تاثیر دارند که بیرونی هستند؛ از جمله، محیط، اسوه های خوب یا الگوهای ناشایسته و آموزش های سازنده و یا ویران گر؛ ولی از همه این ها مهم تر، قدرت انتخاب و اختیار فراوان خود شخص است؛ یعنی نیت ها و اراده خود آگاه او. بنابراین، انسان از نظر قرآن، صفحه ای سفید نیست که بدون هیچ راهنمایی، به خود واتهاده باشد و خود او همه مس و ولایت ساختن خویش را بدون هیچ الگو و هدف از پیش تعیین شده ای بر عهده داشته باشد و یا صرفاً موجودی تابع محیط زیست و محیط اجتماعی خود باشد و بتوان او را با تبیین ساده انگارانه رفتارگرایی معرفی کرد.

واتسون، از پیشگامان روان شناسی رفتار گرا، در محیط گرایی چنان افراط می کرد که می گفت:

”تعدادی کودک سالم و خوش بنیه و محیط خاص را به سلیقه خودم برای تربیت آنان در اختیارم بگذارید و من تضمین خواهم کرد که با انتخاب اتفاقی، هر يك از آنان را، صرف نظر استعدادها، ذوق ها، گرایش ها، توانایی ها، پیشه ها و نژادهای اجدادشان، طوری تربیت کنم که به هر نوع متخصصی که من انتخاب کنم، از قبیل دکتر، وکیل، هنرمند، و بله حتی گدا و دزد تبدیل شود.“ ۲۷.

انسان موجودی است دارای فطرت و این اساسی ترین نیرو در انسان است که او را به سویی خاص به حرکت در

(به سمت خوبی یا بدی) ایجاد نمی کند مگر این که خود آنان در روان خویش تغییر و دگرگونی ایجاد کنند.“ این آیه توانایی انسان را بر ایجاد دگرگونی در خویش مورد تاکید قرار می دهد. یعنی شخص می تواند فکر، و احساسات داخلی خویش فطرت قرار دارد، در مناطق صفای روح، که گاه شخصیت دیگری که در فضاها و محیط عریز و احساسهای سطحی قرار دارد، در برابر آن سرکشی می کند، و انسان را به سوی رفتارهای منفی می کشاند، اما این شخصیت که در اعماق فطرت انسان قرار دارد، شخص را به سوی رفتارهای مثبت راهنمایی می کند. هر کدام از این دو شخصیت ممکن است در برابر دیگری، دچار تغییراتی شود، هر کدام از این دو شخصیت ممکن است جایگاه آن دیگری تصرف کرده و قلمرو او را محدود تر کند. و همین مساله است که برای وحی و تجربه آگاهانه در تغییر شخصیت انسان جایگاه مهمی را باز می کند. ۲۶

آیا انسان به طور کلی و شخصیت افراد، دارای خطوطی اساسی و کلی از پیش ترسیم شده ای است یا خیر، بلکه مانند صفحه ای سفید است که خود او (به نظر هستی گرایان؛ طرفداران اگزیستانسیالیسم) و یا محیط و محرك ها و پاسخ ها (به نظر رفتارگرایان) چگونگی خود را می سازد؟

انسان از نظر قرآن، موجودی ویژه است با جسمی از گل و لای (لجن) و روح خدایی. در وجود انسان از يك سو، روح الهی و فطرت خدا جو قرار دارد؛ فطره الله التي فطر الناس علیها که با هدایت مستقیم الهی می تواند راه را بیابد؛ اناهدیناه السبیل و اصول خوبی و بدی را تشخیص بدهد؛ فالهمها فجورها و تقویها و از سویی دیگر، کشش های مربوط به جسم، و به تعبیر قرآن، هوای نفس است که



می آورد، البته اگر به موانع برنخورد؛ اما این مفهوم، به قول شهید مطهری، با مفهوم دکارتی و کانتی و غیره فرق دارد. وجود فطرت در انسان به این معنا نیست که انسان از بدو تولد، پاره ای از ادراکات یا گرایش ها و خواست ها را بالفعل دارد و به تعبیر فلاسفه، با عقل و اراده بالفعل متولد می شود؛ هم چنان که درباره انسان، نظر به منکران فطرت، از قبیل مارکسیست ها و اگزیستانسیالیست ها را نمی پذیریم که انسان در آغاز تولد، پذیرا و منفعل محض است و هر نقشی به او داده شود، بی تفاوت است، نظیر یک صفحه سفید که نسبتش با هر نقشی که روی آن ثبت شود، متساوی است، بلکه انسان در آغاز تولد، بالقوه و به نحو امکان استعدادی، خواهان و متحرک به سوی یک سلسله دریافت ها و گرایش ها است و یک نیروی درونی، او را به آن سو سوق می دهد با کمک شرایط بیرونی و اگر به آن چه بالقوه دارد، برسد، به فعلیتی که شایسته او است و انسانیت نامیده می شود، رسیده است و اگر فعلیتی غیر آن فعلیت، در اثر قسر و جبر عوامل بیرونی بر او تحمیل شود، می موجود مسخ شده خواهد بود. این است که مسخ انسان، که حتی مارکسیست ها و اگزیستانسیالیست ها از آن سخن می گویند، تنها با این مکتب قابل توجیه است.

از نظر این مکتب، نسبت انسان - در آغاز پیدایش - با ارزشها و کمالات انسانی، از قبیل نسبت نهال گللابی با درخت گللابی است که رابطه ای درونی را به کمک عوامل بیرونی اولی، را به صورت دومی درمی آورد و نه از قبیل تخته چوب و صندلی که تنها عوامل بیرونی، آن را به این صورت در می آورند. ۲۸

اما درباره دوران کودکی - اگر چه قرآن کریم شکل گیری اولیه آگاهی های انسانی را (که جوهر اساسی شخصیت

است) در همان زمان می داند: "و خداوند شما را از شکم مادرانتان در حالی که چیزی نمی دانستید، بیرون آورد و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید.

(نحل / ۷۸) اما شکل گیری آگاهی های انسان (از خود، جهان پیرامونش و آفریدگار و مدبر هستی) که به تدریج به وجود می آید و گسترش و ژرفا پیدا می کند، از نظر قرآن در یک دوره محدود بسته نمی شود و چنان نیست که در دوره کودکی، همه چیز همه شود و شخصیت انسان در آینده، زیر تاثیر عقده های سرکوب شده و با ناکامی های تلخ کام کننده در آن دوره باشد؛ زیرا از نظر قرآن، این دوره بلوغ (رسیدن به اشد = رشد) است که مهم ترین دوره نقش پذیری، مسئولیت و تجلی شخصیت است با نیروی ویژه این دوران، که با تعبیر "اشده" از یک سود "رشد" از سویی دیگر بیان شده است:

و الذی خلقکم من تراب ثم نطفه ثم من علقه ثم ینخرجکم طفلاً ثم یتبلغوا اشدکم ثم لکنونوا شیوخاً (غافر / ۶۷ و نیز حج / ۵)

او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای، آن گاه از علقه ای و بعد شما را (به صورت) کودکی بر می آورد تا به "کمال قوت" خود برسید و تا سالمند شوید زمان تکلیف پذیری و قبول مسؤلیت و تدبیر زندگی، از نظر قرآن، فقط در زمان رشد و به تعبیر دیگر قرآن رسیدن به "توانایی کامل" ممکن است. بهره گیری از آگاهی ها و نیروی اراده و انتخاب نیز به طور اساسی، در این مرحله تحقق می پذیرد:

ولا تقرّبوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن، حتی یبلغ اشدّه (انعام / ۱۵۲)

چه قدر در ساختار شخصیت او نقش دارند؟  
نقش وراثت، محیط، عادت های اجتماعی و انتخاب  
و اختیار انسان در این میان چه قدر است؛ و آیا فطر تو نفس  
ملهمه ملزم کننده اند؟

از نظر قرآن، انسان با فطرت خداجویی آفریده شده  
است (روم / ۳۰) و پیمان او با خالق خویش در عالم ذر،  
مورد تاکید قرار گرفته (اعراف / ۱۷۲) و نیز تاکید شده  
است که انسان دارای نیروی شناخت خوبی و بدی، خیر و  
شر و به تعبیر قرآن، فجور و تقوا است (شمس / ۸) و با  
این که در جهان آفرینش، زمینه طوری است که شخص  
می تواند آیات روشن الهی را در آن ببیند: قدر تبیین الرشد  
من الغی - انا هدیناه السبیل اما او می تواند راه رشد را  
انتخاب کند و یا به راه غیر گام بگذارد و می تواند با هدایت  
پذیری، شاکر باشد و یا با سر باز زدن از آن، کفور باشد: انا  
هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً (انسان / ۳)

پس ممکن است شخص با داشتن فطرت الهی، از  
مسیر منحرف شود و با داشتن نفس ملهمه، فجور را انتخاب  
کند؛ زیرا در عین حال که فجور و تقوای نفس، به او الهام  
شده است، چنان نیست که این چراغ همیشه روشن بماند،  
بلکه ممکن است کسی آن را خاموش و یا نیروی روشن  
کننده آن را به شدت تضعیف و عملاً آن را غیر قابل استفاده  
کند؛ اما عده ای که آن را پاک نگه دارند، از نور آن بهره  
خواهند برد:

قد افلح من زکیها و قد خاب من دسها (شمس / ۹، ۱۰)  
مقدار و اندازه رشد و تعالی شخصیت انسان، چه قدر  
است و آیا مرزی دارد؟

این یکی از پرسش های اساسی درباره رشد و سلامتی  
کمال انسان است. انسان تا کجا می تواند بالا برود؟ آیا

و به مال یتیم جز به گونه ای (هر چه نیکوتر) نزدیک  
نشوید، تا به حد رشد خود برسند  
و در داستان ملاقات شگفت انگیز موسی ؟ با آن  
آموزگار برجسته آمده است:

فأراد ربك این یلغا اشد هما و ستخر جا کنز هما  
(کهف / ۸۲)

پس پروردگار تو خواست آن دو (یتیم) به حد رشد  
برسند و گنجینه خود را بیرون آورند  
البته مفهوم "رشد"، گسترده تر از این مرحله خاص  
سن، یعنی رسیدن به دوران بلوغ است؛ ولی در مواردی به  
این مفهوم نیز اطلاق شده است.

و ابتلوا الیتمی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم  
رشداً فادفعوا الیهم اموالهم (نساء / ۶)  
و یتیمان را بیازماید تا وقتی به (سن) زناشویی برسند.  
پس اگر ایشان رشد یافتند، اموالشان را به آنان رد کنید

گفتیم که واژه رشد در قرآن، تنها به معنای رسیدن به  
سنی خاص به کار نمی رود؛ همان گونه که مفهوم رسیدن  
به اشد (کمال توانایی) نیز فقط توانایی جسمی را در نظر  
ندارد.

به هر حال، دوره کودکی و آموخته های آن و بسط  
تدریجی درک های فطری شخص و رشد تدریجی جسم و  
فکر او، از نظر قرآن، از مراحل مقدماتی رسیدن به رشد  
است؛ اما نه چنان که شخص، آن گونه که فرویدیسم سنتی  
معتقد بود، شخصیت خویش را در همان دوران به گونه ای  
بسازد که دیگر رهایی از آن ممکن نباشد؛ زیرا مفاهیم قبول  
مس و ولایت، وظیفه و انتخاب - به طور عادی - در همان  
زمان رشد اتفاق می افتد.

"فطرت"، "نفس ملهمه" انسان و "وجدان اخلاقی"

جایی هست که اگر شخص به آن جا رسید، دیگر باید متوقف شود و بالاتر از آن، جایی برای صعود نباشد؟ به نظر می رسد از نظر قرآن کریم، تعالی، رشد و کمال انسان، حد پایانی ندارد. انسانی که خود، مسجود فرشتگان است و با آموزش اسما در مسابقه بزرگ، از فرشتگان نیز جلو افتاده است (در سوره بقره، آیات مربوط به خلقت آدم؟ و سجده فرشتگان، از آیه ۳۰ به بعد) دارای مراتب و درجات متفاوت رشد، سلامتی و کمال است؛ یعنی حتی اگر کسی به مقام پیامبری هم برسد، باز هم کار تمام نشده است؟ زیرا حتی پیامبران نیز دارای درجاتی بودند و برخی از آنان بر برخی دیگر برتر داشتند:

تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض، منهم من كلم الله، و رفع بعضهم درجات (بقره / ۲۵۳)

بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، برخی از آنان، خدا با او سخن می گفت و بعضی را درجاتی دادیم. تردید حضرت محمد بن عبدالله (ص) خاتم پیامبران است و به صراحت قرآن، او اشرف مخلوقات است؛ یعنی در همان زمانی که به رسالت برانگیخته شد از همه موجودات و ماسوی الله برتری داشت؛ اما آیا دیگر برای آن حضرت رسیدن به درجاتی بالاتر از آن چه داشت. مسیر نبود؟ آن همه عبادت، تهجد، جهاد بی وقفه و تحمل دشواری های انجام رسالت، آیا چیزی به کمال و درجات آن حضرت نیفزود؟

در سوره مبارکه "نصر"، آن حضرت به تسبیح و استغفار مامور شده است. آیا پیامبر در ۶۳ سالگی و مقارن رفتن به جوار رفیق اعلی، چیزی بیش از آن چه در زمان آغاز رسالت داشت، نداشته است؟ اگر این سخن را بپذیریم. معنای آن این است که بر پیامبر (العیاذ بالله) ستم رفته

است؛ زیرا قرآن به صراحت می گوید که عمل صالح هیچ عمل کننده ای، از زن و مرد راضیع نمی کند (آل عمران / ۱۹۵) و انسان ها در آخرت، اگر به مقدار ذره ای خیر و شر انجام بدهند، در آخرت، آن را خواهند دید (زلزله / ۸) چه طور می شود آن همه عمل صالح، که بی تردید به مقیاس بالاتر از هر عمل دیگر، ارزش داشت، چیزی بر فصل و درجه پیامبر نیفزوده باشد؟ توجه به این حقیقت، می رساند که در منطق قرآن، کمال انسان دارای مراتب است و شخص به هر جایی که برسد، هنوز جای صعود به بالاتر برای او وجود دارد.

آیا شخصیت انسان، در جایی بسته می شود؟

مشابه این پرسش را پیش از این آوردیم. آن پرسش، ناظر به نظریه روان کاوی فروید بود و دوران کودکی و عقده های سرکوب شده و انبار شده در ضمین ناخود آگاه، اما این پرسش وسعت بیش تری دارد، منظور این است که آیا از نظر قرآن، "زمانی" وجود دارد که دیگر شخص، پس از آن، قابل دگرگونی نباشد، خوب، بد و بد، خوب نشود، شخصیت سالم بیمار نشود، و شخصیت بیمار سلامتی خود را باز نیابد؟

از نظر قرآن، پاسخ این پرسش نه است؛ یعنی این گونه نیست که اگر انسان به سنی خاص، مانند پنج، پانزده، چهل یا پنجاه سالگی و برسد دیگر قابل تحول و دگرگونی نباشد و نتواند آگاهانه در روان خود تغییر ایجاد کند. قرآن روی تغییر در روان، بسیار تاکید دارد و نمونه هایی را هم بیان کرده است که این تغییر در آن ها صورت پذیرفته است. مگر این که شخصی مرگ را به چشم خود ببیند و فرصت عمل طبق دیدگاه و آگاهی جدید به وجود آمده در خود را نداشته باشد؛ مانند فرعون در حال غرق شدن.

است. در این مرحله، اشخاص آن چنان در بیماری فرو می روند که نمی خواهند خود را درمان کنند، و با مقاومت منفی می گویند: "سمعنا و عصینا" (شنیدیم و مخالفت ورزیدیم). اینان همان هایی هستند که خداوند بر دل آنان مهر نهاد است:

سواء علیهم ءأندرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون، ختم الله علم قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه. (بقره ۶ و ۷)

آنان نیز برای این از بیماری نجات پیدا نمی کنند که نمی خواهند، و از يك سود به مقتضای قانون رشد و تکامل، بیماری نیز پیش رفت می کند:

فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا

بنابراین: باقی ماندن عده ای کثیر بر بیماری و استفاده نکردن از چراغ هدایت الهی درونی (فطرت و خرد) و بیرونی (انبیا) واقعیتهای انکارناپذیر است و این به آن علت است که آنان نمی خواهند و چنان نیست که اگر بخواهند، نتوانند در خود تغییر ایجاد کنند؛ زیرا از نظر قرآن، راه هم چنان باز است. مفهوم انقلابی "توبه"، به گونه ای که در قرآن مطرح است (بی واسطه، رابطه مستقیم با خدا) همان در گشوده به جهان سلامتی است. مفهومی که آیات بسیاری در قرآن کریم بر آن تاکید می کند.

خلاصه و نتیجه:

عناصر تشکیل دهنده شخصیت

درباره عناصر تشکیل دهنده شخصیت انسان، پیش از این، آن چه لازم بود، گفته شد. در این جا بار دیگر، آن چه را گفتیم، به طور خلاصه بیان می کنیم.

"شخصیت" بیش تر ناظر به تفاوت های فردی

تحول و دگرگونی روانی

پیش از گفتیم با این که شخصیت شکل گرفته انسان در رفتار او تاثیر اساسی دارد، اما این تاثیر گذاری، به صورت جبری نیست که انسان نتواند اختیار و آزادی اراده داشته باشد. انسان نه تنها توانایی ایجاد دگرگونی در خویش را دارد، بلکه موظف است که در این مسیر حرکت کند، زیرا دگرگونی و تحول در نفس، از عواملی است که می تواند جامعه را نیز دگرگون کند و نعمت های الهی را زایل و یا جلب کند:

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم (رعد/۱)  
خداوند سرنوشت هیچ قومی (و ملتی) را تغییر نمی دهد، مگر آن که آنان آن چه را در خودشان است (و در نفس و رانشان وجود دارد) تغییر بدهند  
و در آیه دیگر می فرماید:

ذلک ان الله لم یغیراً نعمه انعم علی قوم حتی یتغیروا ما بانفسهم، و ان الله سمیع علیم (انفال / ۵۳)

این برای آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی دهد، جز آن که آنان خودشان را تغییر بدهند و خداوند، شنوا و دانا است.

این تغییر را خداوند بارها و بارها در قرآن بیان کرده است. یکی از موارد آن، ساحران زمان فرعونند است، که با درك حقانیت حضرت موسی؟ اولین کسانی بودند که به آن حضرت ایمان آوردند و نیز قوم حضرت یونس؟.

اما این هم واقعیتهای است که برخی بر بیماری هم چنان باقی می مانند، مانند: خود فرعون که تا هنگام غرق شدن، هم چنان لجاجت می ورزید.

در قرآن تعبیری است که درباره انسان های مرحوم از سعادت بصیرت و دچار به کورمی رود و آن "قساوت"

سمعياً بصیراً، انا هدینا السبیل اما شاکراً و اما کفوراً  
(انسان / ۲ و ۳)

در این آیه کریمه، به عوامل موروثی "تطفه امشاج"  
(کشش های متفاوت طبیعی) اشاره شده و سپس از امتحان  
سخن به میان آمده که اگر این عوامل کشش های متفاوتی  
ایجاد نمی کرد "نبتلیه" (امتحان) معنا نداشت و نقش شنیدن  
و دیدن، یعنی دانش، تجربه، محیط جغرافیایی و اجتماعی  
و هدایت فطری (فطرت جهت دار، نفس ملهمه) و اختیار  
سرنوشت ساز انسان (اما شاکراً و اما کفوراً) و این که فطرت  
و نفس ملهمه مانند قطب نما است، راه را نشان می دهد؛  
ولی ملزم نمی کند. شخص می تواند با چندین چراغ، خود  
را به چاه بیندازد. بسیاری از عناصر شخصیت، در این آیه  
آمده است.

با این که گفتنی ها بسیار مانده است، اما مجال نوشتن  
بیش از در این نوشتار مختصر نیست.

بی نوشتها:

۱- مابلی، تحول و پدید آیی شخصیت، ترجمه دکتر محمود منصور،  
انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، صفحه سه (از مقدمه مترجم).

۲- همان / سه (مقدمه مترجم).

۳- همان / ۱.

۴- همان / ۲.

۵- فروم، اربک، انسان برای خویشتن، ترجمه اکبر تبریزی، انتشارات  
بهجت، ص ۶۶.

۶- همان / ۶۶.

۷- همان / ۶۸-۶۷.

۸- همان / ۶۸.

۹- همان / ۷۲.

۱۰- همان / ۷۴.

۱۱- همان / ۷۵.

۱۲- معنای این سخن بی توجهی آلپورت به مراحل رشد کودکی تا

اشخاص است؛ یعنی چیزهایی که این شخص را از  
اشخاص دیگر جدا می کند؛ ولی معنای این سخن، این  
نیست که این شخصیت، فقط از همان "تفاوت ها" تشکیل  
شده است. شخصیت تشکیل شده است از:

۱- عناصر مشترک بین همه موجودات زنده (نیازها و  
انگیزه های فیزیولوژیک)

۲- عناصر مشترک بین همه انسان ها (نوع): مانند  
فطرت، عقل، ابزار و کیفیت شناخت، وجداد و اخلاقی (یا  
نفس ملهمه)، جریان هوا (شهووت ها) که برخی از آن ها  
مشترک جنس است، و برخی مخصوص نوع انسان (مانند  
قدرت خواهی، تسخیر دیگران، تن ندادن به محدود سازی  
هر نوع قانون و آیین و نیز شکل و نوع بدن و نیازهای ویژه  
مربوط به زندگی طبیعی انسان).

۳- عناصر ویژه شخصی: مزاج، بهره هوش  
(الوالیاب)، کیفیت تعقل، اندازه تفرد و استقلال شخصی  
در امور مهم مربوط به نظام ارزش ها، و تصمیم های ویژه  
متناسب با ساختمان فکری و انگیزه ها و تمایلات درونی  
شخصی.

در این میان نیز اگر چه بسیاری از چیزها را می تواند  
تغییر بدهد، اما به هر حال، برخی از مسایل موروثی مزاجی  
و جسمی نیز در شخص بی تاثیر نیست. از مجموع این ها  
و برخی از عوامل محیطی (اجتماعی و گروهی) ساختار  
شخصیت انسان شکل می گیرد، همان چیزی که به رفتار  
شخص شکل می دهد و سمت، سوی آن را مشخص می  
کند، و رنگ و بوی خود را به آن می بخشد.

قرآن درباره شکل گیری و عناصر اولیه تشکیل  
شخصیت در آیه ای، تعبیری زیبا و کوتاه و راه گشا دارد:

انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتلیه، فجعلناه

- نوجوانی نیست، بلکه توجه او به مرحله بلوغ و کمال به طور مستقل است که مورد نظر است.
- ۱۳- آلبورت، گوردون، رشد شخصیت، فاطمه افتخاری، سیمای کتاب های سیمیرغ، تهران ۱۳۵۲، ص ۹۲ تا ۹۶.
- ۱۴- همان / ۹۴.
- ۱۵- در کتاب افقهای کمال، ما در این باره مفصل تر بحث کرده ایم، علاقمندان می توانند به آن کتاب مراجعه کنند. (از انتشارات بوستان کتاب).
- ۱۶- ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان، به تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، چاپ اول، ج ۱۲ / ۲۷۸.
- ۱۷- ابوالمحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی، تفسیر گازر، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۳۷، ج ۵ / ۳۳۲.
- ۱۸- علامه سید محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۹۹ هـ. ق، ج ص
- ۱۹- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، قم، دارالکتاب للطباعة و النشر، چاپ سوم، ۲ / ۲۶.
- ۲۰- سید علی اکبر قرشی، احسن الحدیث، ۶ / ۱۳۵.
- ۲۱- ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: حبیب قصیر العاملی، قم مکتبه الاعلام الاسلامی، ط ۱۴۰۹، ۱ هـ. ق.
- ۲۲- محمد السیزواری النجفی، الجدید فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالتعارف لمنطوبات، ط ۱، ۱۴۰۲ هـ. ق، ۴ / ۳۱۱.
- ۲۳- محمد تقی مدرس، من هدی القرآن، دارالهدی، ط ۱، ۱۴۰۶ هـ. ق، ۵ / ۷۸.
- ۲۴- مختصر مجمع البیان، محمد باقر انصاری، قم، موسسه النشر الاسلامی (جامعه مدرسین) ط ۲، ۱۴۱۳ هـ. ق، ۲ / ۲۳۶.
- ۲۵- علامه سید محمد حسین فضل الله، من وحی القرآن، لبنان، بیروت، دارالزهراء للطباعة و النشر و التوزیع، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۱۴ / ۲۳۰.
- ۲۶- علامه سید محمد حسین فضل الله، من وحی القرآن، لبنان، بیروت، دارالزهراء للطباعة و النشر و التوزیع، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۱۴ / ۲۳۰.
- ۲۷- میزیاک، هنریک، و یرجینا استاوت سکستون، تاریخچه و مکاتب روان شناسی، ترجمه احمد رضوانی، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۵۰۲.
- ۲۸- مطهری، شهید مرتضی، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی (۱ تا ۴) قم، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۲۹۳.